در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸
بحث برائت

جلسه 224

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سيدنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ و لعنةُ الله على أعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين

یادآوری1؛ محقق اصفهانی: به دو دلیل متعلق علم اجمالی، فرد مردد نیست زیرا فرد مردد در هیچ وعائی ثبوت ندارد

ملاحظه فرمودید که مرحوم محقق اصفهانی دو دلیل اقامه کردند بر اینکه ما نمی توانیم بگوییم متعلق علم اجمالی «فرد مردد» است و فرمودند «فرد مردد» در هیچ وعائی ثبوت ندارد و وقتی چیزی نیست و ثبوتی برای او نیست و یک امر عدمی است، چگونه علم می خواهد به او تعلق پیدا بکند؟

یادآوری2؛ مناقشه محقق روحانی نسبت به دو دلیل محقق اصفهانی: فرد مردد داریم چه اینکه در اینجا فرد، «معینٌ فی الواقع» و «مرددٌ لدی الانسان» است.

و در مقابل صاحب کتاب «منتقی الاصول» فرمودند:
ما «فرد مردد» داریم به این بیان که یک فردی «معینٌ بحسب الواقع» اما «مرددٌ لدی الانسان» باشد؛ و می فرمایند: اسم این را «فرد مردد» بگذاریم. ما در تقریب بیان محقق روحانی گفتیم که:یک وقت فردی معین هست که زید است و یک وقت این است که می گوییم یکی از این دو تا زید است و علم داریم که یکی از این دوتا زید است. یا حالا در فروع فقهیه مثال بزنیم مثل اینکه مرد علم اجمالی دارد که یکی از این دو تا زن، زوجه اوست؛ خوب اینجا زوجه بعنوان «فرد معین» نیست و این شخص نمی تواند بگوید این زن زوجه من است؛ اما یک کلی ای که قابل انطباق بر هر دو هم باشد نیست برای اینکه یکی از اینها واقعا زوجه است و بگوییم یک عنوان کلی که هم قابلیت انطباق بر این و هم بر اوست؛ نه چنین نیست؛ بلکه مشکل این است که آن مرد نمی داند کدامیک از اینها زوجه اوست پس فرد «بحسب الواقع» معین می شود یعنی «بحسب الواقع» یکی از این زنان زوجه آن مرد است اما زوجه در نزد خود آن مرد، مردد است و اسم این را «فرد مردد» بگذاریم.به هر روی، توضیح هر دو نظر را در جلسه گذشته عرض کردیم.

دو مناقشه بر نظر محقق روحانی:

مناقشه اول: حق با محقق اصفهانی است و نظر محقق روحانی خروج از محل بحث است؛ زیرا محل بحث جایی است که مردد بودن صفت برای فرد باشد یعنی به خلاف نظر محقق روحانی و با قطع نظر از «لدینا»، ما فرد مردد فی عالم الواقع نداریم.

«اشکال اول»: به نظر ما حق با مرحوم محقق اصفهانی است و آنچه که صاحب کتاب «منتقی الاصول» فرمودند یک مقداری خروج از محل بحث است!!! برای اینکه بحث در این است که یک فردی که مردد بودن صفت برای فرد باشد یعنی «بحسب الواقع» مردد باشد آیا چنین چیزی داریم یا نداریم؟ و اینکه صاحب کتاب «منتقی الاصول» آمده‌اند فرد را «بحسب الواقع» معین قرار دادند، اما تردید را «لدی العالم و لدی الانسان» قرار دادند این اصلا از محل بحث خارج است.

بعبارة اخری:

محل بحث مرحوم اصفهانی و دیگران ـ چون تا حالا من برخورد نکردم که کسی قائل باشد به اینکه ما «فرد مردد» داریم البته غیر از صاحب کتاب «منتقی الاصول» ـ در فرد مردد با قطع نظر از علم و انسان و اینهاست؛ و ما وقتی یک «فرد معین» در عالم خارج داریم چه ما علم به او داشته باشیم و چه نداشته باشیم این «فرد معین» است؛ البته گاهی علم به او پیدا می کنیم که «علم تفصیلی» می شود و گاهی هم توجهی به او نداریم که جهل می شود – به این عرضی که می کنم خوب دقت فرمایید.محل بحث آنجایی است که یک «فرد مردد»ی با قطع نظر از علم و جهل و شک انسان باشد؛ یعنی تردید وصف برای آن فرد خارجی باشد و بگوئیم در عالم خارج یا در عالم ذهن، با قطع نظر از علم و جهل، یک فردی مردد است؛ خوب این اصلا معقول نیست.و ما وقتی می گوییم آیا «فرد مردد» داریم یا نه؟ یعنی آیا این مردد، وصف برای فرد است یا وصف برای این شخص است؟ و آیا این مردد، حالت برای فرد است یا حالت برای شخص است؟ پاسخ این است که حالت برای فرد است؛ یعنی این فرد خودش مردد است.

خوب محل نزاع در جایی است که اگر انسان و عالمی هم نباشد آیا با این فرض ما می توانیم بگوییم «فرد مردد» داریم؟ پاسخ این است که نه اصلا معنا ندارد و معقول نیست.و اگر محل نزاع را این قرار ندهیم و بگوییم بلحاظ این عالم، مردد می شود این امکان دارد مثلا در باب «مثال خبر» و «مثال رؤیت» که در جلسه گذشته بیان کردیم چه اینکه: در «مثال خبر»: آنجا «مردٌ عند المخبر» بود یعنی مخبر می داند یک کسی وارد این خانه شد، اما نمی داند زید است یا عمرو است؟؛ در اینجا یک فرد «بحسب الواقع» معیناً وارد شده اما برای این مخبر مردد است؛ خوب در نزد این مخبر مردد می شود؛
یا:

در «مثال رؤیت»: آنجایی که رائی یک موجودی را از دور دیده و نمی داند زید است یا عمرو است؟ اینجا در نزد این بیننده مردد است. اما این محل نزاع در کلام محقق اصفهانی نیست؛ بلکه محل نزاع در کلام اصفهانی این است که یک فردی خودش مردد باشد «فی عالم الواقع»؛ و «فی عالم الواقع» یعنی یا «خارجاً» یا «ذهناً» مردد باشد. خوب این اصلا معقول نیست؛ زیرا تا فرد شد پس معین است؛

خلاصه نظر مختار به بیانی دیگر: نزاع بین نظر محقق روحانی و نظر محقق اصفهانی لفظی است.

لذا این را می خواهم عرض کنم به یک بیان می توانیم بگوییم این نزاع بین صاحب کتاب «منتقی الاصول» و صاحب کتاب «منتهی الدرایة» نزاع لفظی است برای اینکه:

صاحب کتاب «منتقی الاصول» در آنجایی می گوید که تردید «لدی الانسان» است.

ولی:
صاحب کتاب «نهایة الدرایة» در جایی می گوید که تردید وصف برای خود فرد است.پس به یک بیان می توانیم بگوییم این نزاع لفظی است.

و بیان دقیق تر این است که: صاحب کتاب «منتقی الاصول» خارج از فرض یک مطلبی را فرمودند و حق با مرحوم محقق اصفهانی است که تردید، وصف و حالت برای خود فرد است و این محال است یعنی خلاصه مدعای مرحوم اصفهانی این است که «اتصاف الفرد بالتردید محالٌ» و از این تعبیر می کنند به اینکه «فرد مردد» نداریم.

نکته اینکه:

اولاً: فعلا شما این را بپذیرید و اصلا ما آیا «فرد مردد» داریم یا نه؛ اصلا کاری به علم اجمالی هم نداریم و ما آیا «فرد مردد» داریم یا نه صاحب کتاب «منتقی الاصول» فرمودند وجداناً داریم و مثال به «خبر» و به «رؤیت» زدند و بعد هم آمدند دو دلیل مرحوم اصفهانی را ابطال کردند و فعلا ما کاری به علم اجمالی نداشته باشید.

ثانیاً: ببینید معلوم باید با قطع نظر از علم معنا داشته باشد و ما اگر بخواهیم بعدا بگوییم متعلق علم اجمالی«فرد مردد» است؛ خوب قبل از این باید یک «فرد مردد»ی باشد تا علم به آن تعلق پیدا بکند و اگر گفتیم «فرد مردد» محال است دیگر چیزی به آن تعلق پیدا نمی‌کند.

مناقشه دوم: محقق روحانی در بیان فرد مردد می‌گویند: «علم به یک خصوصیت و جهل به خصوصیت دیگر است» که این مآلاً به نظر محقق اصفهانی بر می‌گردد یعنی این دیگر فرد مردد نیست بلکه همان جامع است!؟ و در کلام ایشان تهافت است.

«اشکال دوم»: ما بر صاحب کتاب «منتقی الاصول» ج 5 ص 51 همان است که در جلسه گذشته در پایان درس عرض کردیم؛ بالاخره صاحب کتاب «منتقی الاصول» وقتی می خواهند «فرد مردد» را تصویر کنند؛ می گویند «فرد مردد» یعنی علم به یک خصوصیت هست ولی علم به خصوصیت دیگر نیست به عبارت دیگر از یک خصوصیتی علم داریم اما از جهات دیگر علم نداریم؛

خوب این مآلش بر می گردد به همان جامع، که مرحوم اصفهانی می خواهد بگوید یعنی این دیگر اسمش «فرد مردد» نشد و اینکه ما بگوییم علم به اصل جامع داریم اما نسبت به خصوصیاتش علم نداریم، این خودش مقابل «فرد مردد» است و عجیب این است که در کتاب «منتقی الاصول» که این عبارت را در جلسه گذشته خواندیم؛ ایشان در مورد علم اجمالی می گوید: «فیصح ان نقول ان العلم الاجمالی هو العلم بالشئ بمقدار من مشخصاته» خوب این «بمقدار من مشخصاته» همان جامع است «و الجهل بمقدار من مميزاته، الموجب للتردد فی قبال العلم التفصیلی الذی هو علمٌ بالشخص بمميزاته له عن غيره مطلقاً» که دیروز هم این را خواندیم «فهو» ـیعنی علم اجمالیـ «مرکبٌ من علم تفصیلی بالصورة الشخصية» که به نظر ما ایشان جامع را برداشته و بجایش «صورت شخصیه» گذاشته «بالصورة الشخصية الاجمالية و جهل تفصیلی بمميزاتها فلا فرق بينه و بين العلم التفصیلی سنخاً و ان تعلق بالفرد المردد».

به نظر ما یک تهافتی در این کلام وجود دارد و لو ما در جلسه گذشته در توضیح فرمایش ایشان گفتیم ایشان می خواهد بگوید: نه، روی مبنای تعلق به «فرد مردد» باز ممکن است در آن «علم تفصیلی» هم باشد و اگر ما گفتیم در هر علم اجمالی یک «علم تفصیلی» وجود دارد حال یا بگوییم «علم تفصیلی» است و یا بگوییم جامع است و یا بگوییم صورت شخصیه اجمالیه است حق این است که اینها تعابیر مختلف است و واقعش یکی است و اینجا دیگر عنوان «فرد مردد» دیگر معنا ندارد و وقتی پای جامع به میان آمد دیگر نباید پای فرد را به میان آورد و وقتی پای فرد به میان آمد دیگر نباید پای جامع را به میان آورد.

خلاصه اینکه:

اگر ما مردد را به عنوان حال عالم در نظر بگیریم یعنی بگوییم یکی از این دو فرد، زوجه این مرد است اما این مرد نمی داند کدام است و اینجا پای فرد در کار است و به لحاظ عالم هم هست، اما این آن «فرد مردد»ی که مرحوم اصفهانی انکار می کند نیست؛ زیرا آن «فرد مردد»ی که محقق اصفهانی انکار می کند مردد به حسب وصف برای خود فرد است؛محقق اصفهانی و من تبع: متعلق علم اجمالی یک جامع است که جهل به خصوصیات آن وجود دارد.

بله از همین جا کسانی که مثل مرحوم اصفهانی گفته اند علم اجمالی، علم به یک جامع است و متعلقش یک جامع است که جهل در خصوصیات آن وجود دارد.

دو مناقشه بر نظر محقق اصفهانی و من تبع: 1. این مطلب خلاف وجدان است، زیرا در علم اجمالی فقط علم به جامع «من حیث هو جامع» نیست بلکه از جامع فراتر است 2. واری این دو طرف، جامع وجود ندارد.این هم در کلمات اصولیین با دو سه اشکال مواجه شده است.

«اشکال اول»: اهم اشکالاتش این است که این خلاف وجدان است؛ برای اینکه گفتند ما می دانیم در علم اجمالی فقط علم به جامع، «من حیث هو جامع» نیست بلکه یک مقدار از جامع فراتر است؛ مثلا در آنجایی که یکی از این دو ظرف نجس است نمی توانیم بگوییم علم به طبیعت نجاست و به کلی نجاست داریم اما اینکه نجاست کدامیک از این ظرفهاست نسبت به آن جاهل هستیم!؟

اصولیین می گویند: وجدانا این جامع یک مقداری توسعه دارد و یک مقداری موسع تر از جامع در نفس ما وجود دارد؛ یعنی می خواهند بگویند:

اولاً: یک جامعی در عالم خارج موجود شده.

ثانیاً: و حالا هم که موجود شده یکی از این دوتاست و این جامع بر هر دو صدق نمی کند.

محقق اصفهانی: علم اجمالی، علم به جامع بوده و نیز علم به اینکه طرف علم اجمالی خارج از این دو طرف نیست.

و باز بالاتر: یک نکته ای که خود مرحوم اصفهانی به آن توجه پیدا کرده و آمدند یک مقدار قید دیگری زدند و فرمودند:

علم اجمالی، علم به جامع است مع اینکه معلوم، خارج از این دو تا نیست؛ شما وقتی می گویید علم به طبیعی نجاست، خوب طبیعی نجاست اینجا صدق می‌کند و بر موارد دیگر هم صدق می‌کند و تمام اینها مصداق برای این جامع‌اند.

مرحوم اصفهانی این تعبیر را آورده و فرموده است: «علمٌ بالجامع و علم آخر بان طرفه لا یخرج عن الطرفین» یعنی علم به جامع و علم دوم هم به اینکه، طرف این علم اجمالی، خارج از این دو طرف نیست.

محقق روحانی: اینکه علم داریم بر اینکه خارج از این دو طرف نیست، منجزیتی که اثر عقلی علم است را ایجاد نمی‌کند.خوب اینجا اشکالی که صاحب «منتقی الاصول» بر این فرمایش مرحوم اصفهانی وارد می کند این است که: اینکه ما بگوییم:

اولاً: نجاست در این دو طرف است.

ثانیاً: و خارج از این دو طرف نیست.

صاحب کتاب «منتقی الاصول» این اشکال را وارد کرده اند که: «العلم بان النجاسة لیست فی غیر الطرفین، لیس له اثر عقلی بلحاظ نفس الطرفین» یعنی اینکه علم داریم که نجاست در غیر این دو تا نیست، منجزیتی که اثر عقلی علم هست در اینجا ایجاد نمی کند؛ این ترتیب بحث را خوب دقت کنید.

نظر مختار: محل بحث جایی است که آیا در علم اجمالی، علم به «فرد مردد»ی که «حال برای عالم» باشد تعلق می گیرد؟ طبق این بیان یا جامع باید جامع حقیقی باشد یا جامع باید جامع انتزاعی باشد.ما «فرد مردد»ی که اصفهانی می گوید و محال می داند ما هم می‌گوییم محال است و درست است و«فرد مردد»ی که صاحب «منتقی الاصول» می گوید که غیر از «فرد مردد» اصفهانی است آن هم ممکن است و ما هم می گوییم این فرد مردد ممکن است. اما الان بحث در این است که:

آیا در علم اجمالی، علم به «فرد مردد»ی که «وصف برای فرد» باشد تعلق می گیرد؟ یعنی آیا اینجا چنین فردی متعلق برای علم اجمالی می شود؟ در پاسخ می گوییم: نه؛

و یا:
آیا در علم اجمالی، علم به «فرد مردد»ی که «حال برای عالم» باشد تعلق می گیرد؟ یعنی آیا اینجا چنین فردی متعلق برای علم اجمالی می شود؟ ما در پاسخ می گوییم روی این بیان:

یا باید بگویید یک «جامع حقیقی» وجود دارد.

یا باید بگویید یک «جامع انتزاعی» وجود دارد.

یعنی اگر مردد را «حال برای عالم» بگیرید ـ نه وصف برای فرد ـ اگر این طور گرفتید، انسان وقتی مردد شد، پس متعلق علمش، فرد نیست؛ بلکه:

یا باید یک جامعی به عنوان «جامع حقیقی» باشد؛ مثلا بگوییم نجاست «جامع حقیقی» بین این دو تاست.

یا باید یک جامعی به عنوان «جامع انتزاعی» باشد.

نظر مختار: اشکال جامع حقیقی که محقق اصفهانی مطرح می کنند این است که ما وجدانا در علم اجمالی فراتر از این جامع می دانیم یعنی می دانیم جامع در یکی از این دو محقق است و نیز در غیر این دو محقق نیست.«جامع حقیقی» که از کلمات مرحوم محقق اصفهانی استفاده می شود و ایشان «جامع حقیقی» را می خواهد مطرح بکند این مواجه با اشکال است و اشکالش این است که وجداناً ما می دانیم در علم اجمالی ما یک مقدار فراتر از این جامع می دانیم یعنی فقط علم به جامع نمی گوییم؛ و فراترش این است که:

اولاً: این جامع در یکی از این دو تا محقق است.
و:
ثانیاً: در غیر این دو تا محقق نیست؛

خلاصه اینکه:

پس ما دو مطلب ورای جامع، در علم اجمالی داریم:

«مطلب اول»: اینکه این جامع در ضمن هر دو نیست بلکه در ضمن یکی است اما آن یکی برای ما معین نیست؛

«مطلب دوم»: اینکه این جامع در غیر این دو تا نیست.

پس نمی توانیم بگوییم علم اجمالی فقط علم به جامع است و ما جامع را بیاییم ملاک قرار بدهیم؛ برای اینکه اولاً: وجداناً ورای این جامع می دانیم که فقط یکی از این دو، مصداق برای جامع است و دیگری مصداق حقیقی‌اش نیست؛ و می گوییم یکی از این دو تا مصداق نجاست است و دیگری مصداق طهارت است. و ثانیاً این که در غیر این دو تا، این جامع وجود ندارد.مناقشه محقق روحانی نسبت به مطلب دوم: اینکه بگوییم «قدر جامع در خارج از این دو نیست»؛ عقلا چگونه می تواند وجود جامع در میان این دو را منجز قرار بدهد؟

آن وقت نسبت به مطلب دوم ببینید آیا این اشکال صاحب «منتقی الاصول» وارد است یا نه؟ که ایشان فرموده است که اگر ما بگوییم نسبت به این دو، جامع وجود ندارد؛ این نمی‌تواند نسبت به منجزیت علم در این دو، اثر داشته باشد و اینکه بگوییم قدر جامع در خارج از این دو تا نیست، عقلا چگونه می تواند وجود جامع در میان این دو را منجز قرار بدهد؟

نظر مختار: اشکال محقق روحانی نسبت به مطلب دوم وارد است

این اشکال، اشکال واردی است.

نکته اینکه:

اولاً: عنوان انحصار در اینکه خود این جامع بین این دو تاست، اما اینکه خارج از این دو تا نیست؛ یعنی نبودش در غیر این دو تا و نبودش در غیر این دو تا، غیر از انحصار در این دو تاست و شما الان مثلا می گویید منحصر در این دو تاست؛ خود همین انحصار منجزیت را در اینجا می آورد، اما اینکه بگوییم ورای این دو تا نیست؛ آن که دیگر اثری ندارد.

ثانیاً: علی ای حال اگر مرحوم اصفهانی روی نفی بخواهد تکیه کند که در غیر این دو تا نیست و آن «نیست» بخواهد منجزیت برای این دو مورد بیاورد این اشکال وارد است؛ اما اگر خود انحصار را بخواهد اراده کند به این تعبیر، اشکالی وارد نیست.

ثالثاً: اینجا فقط ذهنتان را متمرکز کنید که آیا ما متعلق علم اجمالی را فقط قدر جامع قرار بدهیم یا نه؟ می‌گوییم اگر این باشد دو اشکال دارد:

«اشکال اول»: این است که وجداناً ورای قدر جامع یکی از اینها، لباس جامع را پوشیده و ما با علم اجمالی می خواهیم این مطلب را بگوییم یعنی می خواهیم بگوییم یکی از اینها لباس جامع را پوشیده و نجس است یعنی فقط نمی خواهیم بگوییم ما علم اجمالی به طبیعی نجاست داریم.

«اشکال دوم»: اینکه ورای این دو طرف، طرف دیگری، جامع در آن وجود ندارد و فعلا در این علم اجمالی این را میخواهیم بگوییم.حالا آنچه که مهم است این است که جامع، با این اشکال مهم مواجه است؛ البته یکی دو اشکال دیگر هم در جای خودش مطرح کردند.

نظر مختار: متعلق علم اجمالی عنوان انتزاعی احدهما یا جامع انتزاعی است

به هر حال حق این است که متعلق در علم اجمالی نه «فرد مردد» است ـ روی اصطلاح مرحوم اصفهانی ـ و نه عنوان «جامع حقیقی» است بلکه متعلق علم اجمالی «عنوان انتزاعی احدهما» است و می گوییم یا نماز ظهر واجب است یا نماز جمعه؛ می پرسیم در اینجا متعلقش چیست؟ می گوییم «وجوب احدهما»؛

و «احدهما» را هم که در اینجا می آوریم باز احدهمای مصداقی را نباید بیاوریم چون احدهمای مصداقی اگر معین باشد خلاف فرض است و اگر مردد باشد بر می گردد به «فرد مردد».

پس «عنوان و مفهوم احدهما» متعلق علم اجمالی است که از آن به «جامع انتزاعی» تعبیر می کنیم؛ این «جامع انتزاعی» گاهی اوقات در بعضی از کلمات مرحوم آخوند و نیز گاهی اوقات در برخی از کلمات مرحوم محقق عراقی وجود دارد.

خوب تا اینجا ما اجمالا به این نتیجه رسیدیم که متعلق علم اجمالی نه «فرد مردد» است و نه جامع است؛ بلکه متعلق علم اجمالی «عنوان و مفهوم احدهما» است و این عنوان متعلق برای علم اجمالی است.

نکته اینکه:

اولاً: ببینید جامع، هم قابلیت انطباق بر این طرف را دارد و هم قابلیت انطباق بر آن طرف را دارد و این «احدهما» متعلق علم اجمالی است اما انطباقش در عالم خارج واقعا بر یکی است؛ مثلا الان ما علم داریم بر اینکه یکی از این دو ظرف نجس است؛ خوب ما می گوییم متعلق علم اجمالی «مفهوم احدهما» است و نمی گوییم مصداق احدهما؛ چون اگر مصداق احدهما باشد همان اشکالات بوجود می آید؛ بلکه می گوییم یکی از این دو تای مفهومی؛ که این مفهومی هم قابلیت انطباق بر این ظرف را دارد و هم قابلیت انطباق بر آن را هم دارد؛ اما واقعاً یکی از این دو ظرف مصداق آن است فلذا می‌گوییم متعلق علم اجمالی «جامع انتزاعی» است و «جامع حقیقی» نیست.

ثانیاً: محقق اصفهانی علم اجمالی را قبول دارد ولی می گوید متعلقش «فرد مردد» نیست بلکه می گوید متعلقش فرد جامع است ولی دیگر صحبت از اینکه این جامع، «جامع حقیقی» است یا اینکه «جامع انتزاعی» است نکرده اند.محقق نائینی و محقق عراقی: یکی از ضوابط علم اجمالی این است که اگر معلوم بالاجمال، تفصیلا نزد ما مکشوف گردد می توان گفت این همان معلوم بالاجمال است.

آن وقت یک نکته دیگر هم اینجا عرض کنم:

گاهی اوقات هم در کلمات مرحوم نائینی و هم در کلمات مرحوم عراقی این آمده که یکی از معیارهای علم اجمالی این است که اگر «معلوم بالاجمال انکشف لدینا تفصیلاً» در اینجا ما می‌توانیم بگوییم این همان «معلوم بالاجمال» ماست مثلا اینجایی که علم اجمالی داریم یکی از این دو ظرف خمر است می گوییم اجمالا می دانیم که یکی از این دو ظرف خمر است حالا بعداً با یک قرائن و شواهدی، ما «علم تفصیلی» پیدا کردیم که ظرف خمر این یکی است؛ پس الان می توانم بگویم همین که الان برای من «معلوم بالتفصیل» است همان است که قبلا «معلوم بالاجمال» بود و «یشار الیه» به این عنوان.

بررسی یک سؤال: آیا ضابطه ای که محقق نائینی و محقق عراقی فرمودند در همه موارد علم اجمالی جاری است؟

حال آیا این مطلب درهمه موارد علم اجمالی است؟ و در همه موارد علم اجمالی ما این ضابطه را داریم؟

مورد نقض ضابطه در کلام محقق نائینی: در موردی که علم اجمالی وجود دارد که یکی از این دو ظرف نجس است و بعدا کشف گردد که هر دو نجس بوده اینجا ضابطه نقض می‌گردد.

خود مرحوم نایئنی یک نقضی کرده ایشان می گوید:
آنجایی که کسی علم پیدا کند که یکی از این دو ظرف نجس است و بعد «ظَهَرَ» که «فی الواقع» هر دو نجس بوده اینجا نمی تواند بگوید این ظرف، همانی است که «معلوم بالاجمال» من بوده.مناقشه بر نقض محقق نائینی: هرچند نقض نائینی نقض واردی است اما دلیلی نداریم بر اینکه این ضابطه یک معیار کلی است چه اینکه مواردی وجود دارند که اگر تفصیلا مکشوف گردند می‌توان گفت این همان معلوم بالاجمال بوده.

این سخن نائینی درست است و این نقضی که ایشان وارد کردند نقض واردی است؛ ولی جواب این است که ما چه دلیل داریم که این معیار یک معیار دائمی و کلی است و باید در همه موارد باشد؟ بلکه در علم اجمالی در بعضی از موارد این چنین است که اگر «انکشف تفصیلاً» می توانیم بگوییم این همانی است که «معلوم بالاجمال» بود اما در بعضی از موارد مثل همین مورد نقضی که خود نائینی آورده نمی توانیم بگوییم این همانی است که «معلوم بالاجمال» ما بوده؛

علی ای حال:
می خواهم بگویم این ضابطه ضابطه تام و صحیحی نیست؛ بلکه این ضابطه در برخی از موارد وجود دارد و در خیلی از موارد دیگر وجود ندارد_مثالهای دیگری هم می شود برای این مورد زد مثلا در آنجایی که علم اجمالی دارد به اینکه «احد الخبرین» کاذب است برای اینکه اگر بخواهد هر دو را بگیریم مستلزم تناقض است؛ حالا اگر بعداً آمد به «احد الخبرین» اخذ کرد، این معنایش این نیست که این همانی است که «معلوم بالاجمال» بوده؛ نه، این برای اینکه از تناقض خلاص بشود چاره ای ندارد که به «احد الخبرین» اخذ بکند، اما اخذ به «احد الخبرین» به این معنا نیست که این همان خبری است که شما می دانستید که مطابق با واقع نیست و وقتی که می گویید اینها با هم تناقض دارند علم اجمالی دارید یکی از این دو تا مطابق با واقع نیست بعد وقتی می آیید یکی را اخذ می‌کنید این هم باز «معلوم بالاجمال» برای شما روشن نمی شود و مثال های دیگر هم دارد.

جواب سؤال از منظر مختار: این ضابطه، ضابطه صحیحی نیست و حتی صلاحیت ضابطه‌گری ندارد
این را می خواهم عرض کنم که این ضابطه را اگر در کلمات دیدید بعضی ها به عنوان ضابطه ذکر کردند، به نظر ما این ضابطه گری ندارد و همین موارد نقض را دارد و همین موارد نقض این ضابطه را از ضابطه بودن می اندازد

پایان بحث مقدمات اربعه اصالة الاشتغال؛ سال آینده ان‌شاءالله بررسی بحث اصالة الاشتغال؛
ما تا اینجا مقدمات بحث «اصالة الاشتغال» را تمام کردیم و هنوز در اول بحث «اصالة الاشتغال» هستیم و ما بحث را اینجا تمام می کنیم چون فردا یک جلسه ای برای اساتید گذاشتند و مدیریت محترم حوزه دعوت کردند؛ علی ای حال ما ان شاء الله سال آینده اگر زنده بودیم دنباله این بحث را از این قسمت شروع می کنیم و عرض کردم ما اول بحث «اصالة الاحتیاط» هستیم

جلسه آتی در سال آینده: بررسی دلائل حرمت مخالفت قطعیه و وجوب موافقت قطعیه
اولین بحث این است که چه دلیل داریم بر اینکه مخالفت قطعیه حرام است و چه دلیل داریم بر اینکه موافقت قطعیه واجب است؟ که این را ان شاء الله سال آینده شروع خواهیم کرد و به حسب ترتیب بحثی، ما سال آینده را مهمان بحث «اصالة الاشتغال» تا اول «استصحاب» هستیم برای اینکه پای بحث «قاعده میسور» و «قاعده لا ضرر» در میان است و نیز قواعد مهمی که در اصول مطرح می شود در همین مباحث است و به شما عرض کنم که بحث «اصالة الاحتیاط» تنبیهاتش در باب

متباینین است و تنبیهات اقل و اکثر بسیار مورد استفاده و کاربردی است.

اگر خود آقایان در همین تابستان، نسبت به درس سال آینده یک پیش مطالعه‌ای ـ ان‌شاء الله ـ داشته باشند بسیار خوب است؛ امیدواریم که این مباحثی را که امسال گفتیم و شما هم شنیدید و بحث شد تماما مورد رضای خدای تبارک و تعالی قرار بگیرد. ان شاء الله

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُه